

# افسانه‌ی یک نجیب‌زاده‌ی ایرانی

محسن دامادی



مترجمه

«دکتر جان! خودش را نکشد!»

ماری سیاه خزید. از شکم و سینه‌ام بالا آمد. مثل دستاری سیاه روی سرم چمبره زد. همه جا سیاه شد. دکتر جانسن درگوشی گفت فکر خودکشی توی سر هر مجنونی هست. انگار ملکه جلو آمد حرفش را بشنود. پدرم آرام گفت چه کار کنیم؟ دکتر جانسن گفت مراقب باشید، و بلند شد. پدرم کنار ملکه ایستاد. دست‌ها را به پهلوها چسباند، انگار بترسد جیبش را بزنند.

اول توی سیاهی چیزی نبود. بعد شب‌خی از دور آمد. صورت نداشت. گویی چادری سیاه به سر کرده باشد. انگشت بزرگ پایم یخ کرد. بعد همه جا روشن شد.

دکتر جانسن نگاهم کرد، انگار بار اول است. چشم‌هایش تابه‌تا بود. آب توی ظرف سرنگ جوش آمد. دکتر عینکش را برداشت. دستم را گرفت. روی دکمه‌ی کُتش چیزی شبیه تاج بود. تند دستم را رها کرد. رفت طرف میز. سرنگ به دیواره‌ی ظرف می‌خورد، تلقِ تلق. دکتر با چراغ‌قوه آمد، نور انداخت توی چشم‌هایم. دور کاسه‌ی لعابی چراغ سقف سیاه بود. مگس‌ها کار خودشان را کرده بودند. دکتر بوی مگس می‌داد. دستپاچه شد. دست گذاشت روی گردنم. آب ظرف سرنگ لب‌پر زد. پدرم گفت چه خبر شده؟ دکتر جواب نداد. مشت زد به سینه‌ام. پدرم آمد جلو. دستش را گرفت. گفت

چرا بچه را می زنی؟ گفتم خوبم بابا. دکتر پدرم را کنار زد. دوباره زد. پدرم فریاد کشید زن نانجیب! دکتر جانسن داد زد راجو! راجو دوید توی اتاق. هاج و واج، با چشم های سرمه کشیده جلو پدرم ایستاد. پدرم راجو را کنار زد. گفتم الآن دعوا می شود. آب ظرف سرنگ تمام شد. من گفتم خوبم بابا. پدرم نشنید. چشم هایش دو تیله ی براق بود. روی گونه اش سالکی بود که دوست نداشتم. فریاد کشید پدرنامرد، بچه را می زند! دکتر جانسن برگشت، عصبانی گفت فینیش. پدرم گفت یعنی چی؟

«به قول شما تمام کرد.»

خنده دار گفت. پدرم نخندید. راجو به ملکه نگاه کرد، انگار خجالت بکشد. باریکه نور غروبگاهی از شکاف پرده روی عکس ملکه بود. پدرم راجو را هل داد، یقه ی دکتر را گرفت. دکتر گفت راجو! راجو مثل بید می لرزید. من گفتم خوبم. راجو دست پدرم را کشید. پدرم فریاد زد.

فریاد پدرم رفت، رفت، رفت، مثل موج از روی گنبد گلی خانه های کمین گذشت.

تا صدا رسید، مادرم دوید بیرون. مات و مبهوت بود. گنجشک ها از هره ی لب بام پر زدند. مادرم آسمان را نگاه کرد.

«گاهی دل گواهی می دهد.»

مادرم به اتاق ستاره نگاه کرد. ستاره نبود: اگر بود می آمد. مادرم می گفت دلم آشوب است. ستاره می گفت دل زن ها همیشه آشوب است.

مادرم دوید توی دالان، در خانه را باز کرد. خرکچی تا صدا را شنید، برگشت. خرهارفتند. مادرم روپنهان کرد. خرکچی پا روی تاپاله گذاشت و دنبال خرها دوید. بخار از تاپاله بلند شد. مادرم برگشت. سر سنگ پاشویه نشست. بی قرار بود. دست به زانو گرفت. دعا خواند، به نام هر کس که به زبانش آمد.

«توسل به خدا می رسد مادر.»

«پس برای ستاره توسل بگیر.»

ستاره را که بردند، پرسیدم توسل نگرفتی؟ گفت یادم نبود. دلم گرفت. از مادرم دلم گرفت.

دکتر جانسن کت پوشید. راجو جلو پدرم ایستاد. رنگ به رو نداشت. پدرم تقلا کرد. گفته بود دکتر جانسن اندازه‌ی گاو نمی فهمد. مادرم گفت چاره نداریم، همه می گویند دکتر انگلیسی. حاج رضا هیچ‌نچ کرد، گفت خودمان طیب نداریم؟ پدرم راجو را هل داد. راجو سپر بالای دکتر شد. کوتاه و لاغر بود. فکر نمی کردم قوی باشد. دکتر جانسن پشت راجو ایستاد. کله‌ی زردش از بالای کاکل سیاه راجو پیدا بود. پدرم گفت بچه‌ی من به پای خودش آمد این‌جا. فریاد کشید به پای خودش از این تخت رفت بالا! من گفتم خوبم بابا. دکتر جانسن گفت یعنی بیمار نبود؟ پدرم گفت بی دین، آمد که بیمار نماند. با بغض گفت. دکتر جانسن رفت. پدرم خواست دنبال دکتر برود، راجو نگذاشت. توی صورتش التماس بود. صدای در آمد. پدرم از تقلا افتاد. نشست. گریه کرد. دل راجو سوخت. گفت آدمیزاد آه است و دم... پدرم بلند شد، خیز برداشت، راجو مثل سگ گریخت. پدرم گفت حرف خودمان را یاد گرفته‌ای به خودمان بگویی؟ راجو چنان فرار کرد که دستش خورد به در، گفتم شکست.

من ماندم و پدرم. کنارم ایستاد. گفت مانی، بابا. گفتم بله. دستم را گرفت. چیزی نگفت. راجو از پشت سر آمد، مثل گربه نوک پا رفت چراغ الکلی را خاموش کرد، سرنگ آرام گرفت. برگشت جلو در ایستاد. پدرم با او کاری نداشت. راجو گفت دکتر ناراحت بود. گفتم چون امروز آمپول نزد. پدرم گفت ارواح پدرش. راجو نزدیک شد. پدرم کاری نداشت. با گریه گفت دیدی این دکتر بی دین با بچه‌ام چه کرد؟ راجو سر تکان داد، حالتی بین دیده و ندیده. پدرم از راجو ناامید شد. روبه خدا کرد، گفت تو خواستی، حرفی ندارم، اما قرارمان این نبود. لابد با خدا شرط و شروطی کرده بود، داشت به رُخس می کشید. گفت مانی؟ گفتم بله. ایستاد. خط قوس گنبد سقّف مثل تیغ‌هی شمشیر بالای سرش بود. گفت خودت بگو به مادرت چه بگویم؟ یک بار هم دیدم پدرم حرف حکیمانه ندارد!